

تأثیر قرآن و احادیث بر شرح ابن میثم بحرانی بر نهج البلاغه

زهرا مهدوی مهر*

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۱۶

غلامعباس رضایی هفتادر**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۲۱

چکیده

علمای ادب از دیرباز برای اثبات صحت استعمال الفاظ یا توضیح و اثبات برخی قواعد صرفی و نحوی به آیات قرآن استناد می‌کرده‌اند. زیرا همه آن‌ها اتفاق نظر دارند که قرآن کریم قله فصاحت و بلاغت در زبان عربی است. اما در خصوص استشهاد به احادیث میان علما اختلاف نظر وجود دارد. برخی استشهاد به احادیث را جایز دانسته و برخی دیگر از آن منع کرده‌اند. هرچند که همگی به افصح بودن پیامبر(ص) معترف‌اند. *ابن میثم بحرانی* که از بزرگان شیعی فقہ، فلسفه، کلام و ادب قرن هفتم است، در شرح مشهور و ارزشمندی که بر نهج البلاغه نوشته است، در موارد بسیاری همچون شرح واژگان و عبارات یا توضیح قاعده‌های صرفی و نحوی به آیات قرآن و احادیث استناد کرده است. مقاله حاضر استشهادات *ابن میثم* به قرآن و احادیث را در شرح وی مورد بررسی قرار داده و نقدهایی را در خصوص استشهاد به برخی روایات، بر وی وارد دانسته است.

کلیدواژگان: شرح نهج البلاغه، شرح واژگان، قواعد صرفی و نحوی، استشهاد به قرآن و احادیث.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی. واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی. تهران، ایران.

Zahra.mahdavimehr@gmail.com

** عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (دانشیار).

نویسنده مسئول: غلامعباس رضایی هفتادر

مقدمه

نهج البلاغه سخن کسی است که از سرچشمه قرآن و حدیث نبوی سیراب گشته و رابطه نزدیک نهج البلاغه با این دو، بر هیچ ادیبی پوشیده نیست. شریف رضی در مقدمه نهج البلاغه، سخن امام(ع) را سخنی می‌داند که نشان از علم حق داشته و بوی سخن پیامبر(ص) از آن به مشام می‌رسد. *ابن میثم بحرانی* صاحب شرح معروف نهج البلاغه با عنوان «مصباح السالکین»، در شرح خود هر کجا که شباهتی میان سخن امام(ع) و آیات قرآن، در لفظ یا مضمون، می‌یابد به آن اشاره می‌کند. وی همچنین در شرح خود به احادیثی از پیامبر(ص) و امامان(ع) یا احادیث دیگر امام علی(ع) که در کتب دیگر غیر از نهج البلاغه آمده استناد کرده است.

مقاله حاضر تأثیر قرآن و احادیث را بر شرح *ابن میثم* مورد بررسی قرار داده و به سؤالات زیر پاسخ داده است:

- *ابن میثم* در شرح خود در چه مواردی به قرآن و احادیث استناد کرده است؟

- *ابن میثم* در شرح خود به چه احادیثی استناد کرده است؟ و در این خصوص چه

نقدهایی بر وی وارد است؟

پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی درباره *ابن میثم* و شرح او انجام شده است که در آن‌ها پژوهشگران به معرفی *ابن میثم* و شرح او، یا روش‌شناسی او در شرح پرداخته‌اند. مهم‌ترین این پژوهش‌ها عبارت‌اند از:

۱. *کبرزاده*، فهیمه. ۱۳۸۶، پایان‌نامه «روش‌شناسی شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی» به راهنمایی دکتر علی/حمد ناصح، دانشگاه قم. این پایان‌نامه بیش‌تر به جنبه‌های کلامی، فقهی، فلسفی، منطقی و تاریخی این شرح پرداخته است.

۲. *کافی*، عبدالحسین. ۱۳۸۸، «ابن میثم و مصباح السالکین»، مجله علمی - ترویجی حدیث اندیشه، ش ۷، بهار و تابستان. این مقاله به زندگانی *ابن میثم* و معرفی شرح وی پرداخته است.

۳. پهلوان، منصور. ۱۳۸۶، «ویژگی‌های شرح ابن میثم بر نهج البلاغه»، مجله علمی- پژوهشی پژوهش‌های قرآن و حدیث (مقالات و بررسی‌های سابق)، شماره ۸۴، تابستان. این مقاله به امتیازات شرح و علوم مختلفی که/بن میثم در شرح خود از آن‌ها استفاده کرده، اشاره نموده است.

۴. روحی دهکردی، مجید. ۱۳۸۷، «معرفی و روش‌شناسی شرح ابن میثم»، مجله علمی- پژوهشی علوم حدیث، شماره ۴۸، تابستان. این مقاله نیز شیوه کلی نگارش این شرح را توضیح داده و هرچند به ظاهر، در عنوان و تقسیم‌بندی موضوعات با مقاله دوم متفاوت است اما اشتراکات فراوانی با آن دارد.

۵. مهدوی مهر، زهرا، و رضایی هفتادری، غلامعباس. ۱۳۹۵، «روش‌شناسی ابن میثم بحرانی در شرح واژگان نهج البلاغه»، فصلنامه پژوهش‌نامه نهج البلاغه، شماره ۱۶، زمستان. این مقاله به روش‌شناسی شارح تنها در شرح واژگان پرداخته است.

مقاله حاضر، استشهدات/بن میثم به قرآن و احادیث را در شرح وی مورد بررسی قرار داده و با پژوهش‌های فوق، کاملاً متفاوت است.

لازم به ذکر است که شماره خطبه‌های ذکر شده در این مقاله، بر اساس ترتیبی است که در شرح/بن میثم آمده و ممکن است با نهج البلاغه‌های دیگر متفاوت باشد.

استناد به قرآن کریم

در خصوص اینکه استشهاد به سخن چه کسانی جایز است، میان علمای لغت اختلاف نظر وجود دارد. برخی تنها استشهاد به آیات قرآن را جایز دانسته‌اند و برخی نیز استشهاد به احادیث، اشعار و کلام عرب را البته با ذکر شروطی جایز دانسته‌اند. اما همه علمای لغت در خصوص استشهاد به آیات قرآن با یکدیگر اتفاق نظر دارند زیرا همگی، قرآن کریم را قله فصاحت و بلاغت زبان عربی دانسته‌اند.

ابن میثم نیز در شرح خود هر کجا که شباهتی میان سخن امام(ع) و آیات قرآن، در لفظ یا مضمون، می‌یابد، به آن اشاره کرده است. همچنین در برخی موارد در توضیح قاعده‌های صرفی و نحوی به آیات قرآن استناد کرده است. در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۱. استناد به آیات قرآن در شرح و تفسیر واژگان و عبارات

- ۱- در شرح واژه «دین» در عبارت «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (= سرآغاز دین، شناخت خداست) (خطبه ۱)، یکی از معانی «دین» را جزادادن دانسته و به آیه ﴿إِنَّمَا الدِّينُ﴾ (الصافات / ۵۳) یعنی «إِنَّمَا مَجْزِيُونَ» استناد کرده است (ابن میثم، ۱۴۲۰ ق: ۱/۱۴۳).
- ۲- در شرح عبارت «تَتَّخِذُوا الشَّيْطَانَ لِأُمَّرِهِمْ مَلَكَاً» (= شیطان را معیار کار خود قرار دادند) (خطبه ۷)، شارح، واژه «ملاک» را به معنای معیار و اساس می‌داند، مانند قلب که اساس جسم انسان است. وی توضیح می‌دهد مردمی که شیطان را معیار کارهای خود قرار می‌دهند گویی او را ولی خود می‌دانند و به آیه ﴿إِنَّمَا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (الاعراف / ۲۷) استناد می‌کند (ابن میثم، ۱۴۲۰ ق: ۱/۳۴۵).
- ۳- شارح معنای واژه «إِحْصَاءٌ» را در عبارت «وَلَا يُحْصِي نِعْمَاءَ الْعَادُونَ» (= تمام شمارشگران، از شمارش نعمت‌هایش در مانده‌اند) (خطبه ۱)، به معنای شمارش کامل و بر معدود احاطه یافتن ذکر می‌کند (ابن میثم، ۱۴۲۰ ق: ۱/۱۴۲) و به آیه ﴿وَلِئِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ (ابراهیم / ۳۴) استناد کرده است (همان: ۱۴۹).
- ۴- شارح در ذیل واژه «عبر» در عبارت «مُبَيَّنًا حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ... وَ عِبْرَهُ وَ أَمْثَالَهُ» (= قرآن، حلال و حرام... پندها و امثال را برای شما تبیین کرد) (خطبه ۱)، توضیح می‌دهد که انسان یا از سختی‌ها و مشکلات عبرت می‌گیرد و یا از نعمت‌ها و نیکوکاری‌ها. برای حالت اول به آیه ﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى﴾ (النازعات / ۲۵-۲۶) و برای حالت دوم به آیه ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾ (المؤمنون / ۲۱) استناد کرده است (ابن میثم، ۱۴۲۰ ق: ۱/۲۷۵).
- ۵- در عبارت «إِسْتَأْذَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةَ وَدِيعَتَهُ لَدَيْهِمْ وَعَهْدَ وَصِيَّتِهِ إِلَيْهِمْ فِي الْإِدْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ» (= خداوند از فرشتگان خواست امانتی را که به آن‌ها سپرده بود و پیمانی را که با آنان بسته بود، در پذیرش سجده بر آدم ادا کنند) (خطبه ۱) شارح یکی از معانی «سجود» را خضوع دانسته و به آیه ﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ (الرحمن / ۶) استناد کرده است (ابن میثم، ۱۴۲۰ ق: ۱/۲۲۰).

۲. استناد به آیات قرآن در توضیح قواعد صرفی و نحوی

۱- در عبارت «فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيحِ الْمَاءِ الْزَّخَّارِ» (= باد را فرمود تا آب انباشته را به حرکت در آورد) (خطبه ۱). ابن میثم گفته است که الف و لام در واژه «ماء» الف و لام عهد ذکری است که به «ماءً متلاطماً» که چند سطر پیش از این عبارت آمده است اشاره دارد. وی این استعمال را در کلام فصیح جایز شمرده و به آیه «كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ» (مزمّل / ۱۵-۱۶) استناد کرده است (ابن میثم، ۱۴۲۰ ق: ۱۸۱/۱).

۲- در عبارت «وَهَلِّمْ الْأَخْطَبَ فِي إِبْنِ أَبِي سُفْيَانَ» (= داستان پسر ابی سفیان را به یاد آور) (خطبه ۱۶۱) برای واژه «هلّم» با استناد به آیات قرآن دو معنای «تعال» (= بیا) و «هات» (= بیاور) را ذکر کرده و سپس اشاره می‌کند که «هلّم» در این جمله، متعدی و به معنای «هات» است: «هلّم يستعمل بمعنى تعال كقوله تعالى: ﴿هَلِّمُوا إِلَيْنَا﴾ (احزاب/ ۱۸) و قد يستعمل بمعنى هات كما هي هنا فيتعدى كما قال تعالى: ﴿قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ﴾ (انعام/ ۱۵۰)» (ابن میثم، ۱۴۲۰ ق: ۲۷۴/۳).

۳- در ذیل عبارت «كَأَنَّ لَأَ عَن حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَأَ عَن عَدَمٍ» (= خداوند همواره بوده و هست اما حادث نیست، موجود است اما از نیستی به وجود نیامده است) (خطبه ۱) توضیح می‌دهد که «کائن»، اسم فاعل از کان است و آنگاه به انواع سه‌گانه کان (تام، ناقص و زائد) از قول نحویان اشاره کرده و هر یک را با ذکر شاهی از کلام عرب یا آیات قرآن توضیح می‌دهد. او در توضیح کان ناقصه به آیه «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (نحل: ۱۲۰) استناد کرده و استعمال آن را بیش از دو مورد دیگر دانسته است (ابن میثم، ۱۴۲۰ ق: ۱۶۶/۱).

۲. استناد به احادیث و روایاتی از پیامبر (ص) و امامان (ع)

تمام لغویان و نحویان بر این امر که پیامبر (ص)، فصیح‌ترین عرب است اتفاق نظر دارند. ابن اثیر در توصیف فصاحت پیامبر (ص) گفته است: «ان رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ أَفْصَحَ الْعَرَبِ لِسَانًا، وَأَوْضَحَهُمْ بَيَانًا. وَأَعَدَّبَهُمْ نُطْقًا، وَأَسَدَّهُمْ لَفْظًا وَأَبْيَنَهُمْ لِهَجَّةً، وَأَقْوَمَهُمْ حُجَّةً» (ابن اثیر، ۱۹۷۹ م: ۴/۱). حدیث نبوی پس از قرآن کریم بالاترین سطح فصاحت را داراست و در زبان عربی بعد از قرآن کریم، کلامی بلیغ‌تر از کلام پیامبر یافت

نمی‌شود. بنابراین استشهاد به حدیث نبوی در لغت و اعراب، نسبت به کلام سایرین چه نثر و چه شعر، ارجح است (سیوطی، ۱۹۹۸ م: ۱۶۷).

مقصود از حدیث، اقوال پیامبر (ص) و صحابه ایشان بوده و بیانگر فعلی از افعال یا حالی از احوال ایشان (ص) و یا سایر امور عام و خاص مرتبط با دین است. مؤلفان غریب حدیث، الفاظی از اقوال پیامبر خدا (ص) و برخی صحابه و یا تابعان را نقل کرده‌اند. این اقوال منسوب به صحابه و تابعان، هنگامی که از طریق محدثان نقل شود، حکم احادیث مرفوع به رسول خدا (ص) را از جهت احتجاج به آن‌ها در اثبات واژگان یا قاعده‌ای نحوی پیدا می‌کند (مجله مجمع اللغة العربية، ش ۳: ۱۹۷).

در خصوص استشهاد به احادیث میان علما، اختلاف نظر وجود دارد. برخی با استشهاد به احادیث مخالف بوده و دلایلی را ذکر کرده‌اند. از جمله آن‌ها *ابوالحسن علی بن محمد اشبیلی*، معروف به *ابن ضائع* (متوفی ۶۸۰ ق) و *اثیر الدین محمد بن یوسف*، معروف به *ابو حیان* (متوفی ۷۵۴ ق) هستند.

برخی دیگر با *ابو حیان* و *ابن الضائع* به مخالفت پرداخته و استشهاد به احادیث نبوی را جایز دانسته و آن را از اصولی بر شمرده‌اند که در تحقیق الفاظ و پی‌ریزی قواعد به آن رجوع می‌شود. از مشاهیر آن‌ها *محمد بن عبدالله*، معروف به *ابن مالک* (متوفی ۶۷۲ ق) و *عبدالله بن یوسف* معروف به *ابن هشام* (متوفی ۷۶۱ ق) بوده‌اند (مجله آفاق الحضارة الاسلامیة، ش ۲: ۱۰۱-۱۰۴).

مخالفان می‌گویند به دو دلیل نمی‌توان به حدیث استشهاد کرد: اول، اینکه راویان، نقل به معنا را جایز شمرده‌اند. از این رو، می‌بینیم که یک واقعه در زمان پیامبر (ص) رخ داده، ولی به الفاظ مختلفی نقل شده است؛ زیرا راویان، متکی به حفظ بوده و احادیث را به وسیله کتابت ضبط نمی‌کرده‌اند. دوم، اینکه در بسیاری از روایات حدیثی، «لحن» (= اشتباهات دستوری) رخ داده است؛ زیرا بسیاری از راویان در محیط عربی خالص رشد نکرده و فطرتاً عرب نبوده‌اند، بلکه آن‌ها عربی فصیح را از طریق علم نحو فرا می‌گرفتند. اما توجیهی که موافقان دارند این است که اکثر علمای اصول، فقه و ... نقل به معنا را جایز ندانسته و راویان در ضبط الفاظ آن و توجه در نقل آن، پافشاری نموده‌اند. ظن غالب آن است که حدیث شریف، به همان شکل که از پیامبر شنیده شده و با همان

الفاظ، روایت شده است. آن‌ها نیز که نقل به حدیث را جایز شمرده‌اند برای کسانی بوده است که واقف به علم لغت بوده‌اند. بنابراین چنانچه تبدیلی در الفاظ صورت گرفته باشد، احتجاج به آن نیز جایز است؛ چراکه در آن روز نهایتاً لفظی که احتجاج به آن صحیح بوده است، به لفظی دیگر که آن نیز صحیح و معتبر بوده است تبدیل گشته و سپس در کتب تدوین یافته است؛ پس آنچه تدوین شده، در باب خویش صحیح و معتبر بوده است. همچنین اختلاف در نقل به معنا در مورد احادیث تدوین نشده بوده است؛ و تغییر الفاظ احادیث مدوّن، بدون هیچ اختلافی جایز نبوده است. از طرفی تدوین احادیث در صدر اول و قبل از فساد زبان عربی به انجام رسیده است.

اما در خصوص اینکه لحن در احادیث اتفاق افتاده است چنین پاسخ داده‌اند که بسیاری از الفاظ احادیث که برخی معتقد بودند در آن‌ها اشتباه دستوری وجود دارد، از جانب لغویان دیگر مورد تأیید قرار گرفته و به آن‌ها استناد شده است. همچنین وجود برخی از الفاظ اشتباه در احادیث دلیل متقنی نیست که نمی‌شود به همه احادیث استناد کرد. زیرا در بسیاری از اشعار نیز اشتباهاتی دیده شده است (مجله مجمع اللغة العربیة، ش ۳: ۱۹۷-۲۰۵).

بغدادی سه رویکرد را درباره جواز یا عدم جواز استشهاد به حدیث مطرح کرده است:
 ۱. منع: *ابن ضائع و ابوحیان*، از جمله قائلان به این رویکرد هستند که به نظر آنان اشاره شد.

۲. جواز مطلق: نحو *ابن اندلس و نیز سایر اقبالییم همچون سهیلی، ابن خروف، ابن یعیش، ابن حاجب، ابوعلی شلوبین، ابن عصفور، ابن مالک، شریف صقلی و ...* در این زمره‌اند.

۳. جواز مشروط که پایه گذار این دیدگاه شاطبی است. او می‌گوید: «... حدیث بر دو قسم است: قسمی که ناقل آن تنها به معنای آن توجه داشته است و نه الفاظ آن، و اهل لغت به این قسم استشهاد نکرده‌اند. و قسمی که ناقل آن مشخصاً به لفظ آن حدیث برای مقصود خاصی توجه داشته است. مانند احادیثی که برای بیان فصاحت پیامبر (ص) روایت شده است. مانند نامه پیامبر به همدان، نامه‌اش به *وائل بن حجر* و نیز امثال نبوی» (بغدادی، ۱۹۹۷م: ۱۲/۱-۱۳).

سیوطی نیز که از ادامه دهندگان دیدگاه شاطبی بوده است می‌نویسد: «تنها آن دسته از سخنان پیامبر مورد استشهاد قرار می‌گیرد که اطمینان وجود داشته باشد که حضرت آن سخن را دقیقاً با همین الفاظ بیان فرموده است» (سیوطی، ۲۰۰۶م: ۴۳). بر اساس آنچه که گفته شد احادیثی را که استشهاد به آن‌ها، صحیح بوده و هیچ اختلاف نظری در آن‌ها نیست، می‌توان در شش دسته جای داد: ۱. احادیثی که با قصد استدلال بر کمال فصاحت پیامبر نقل شده‌اند. ۲. احادیثی که با قصد استدلال بر اینکه پیامبر با هر قومی از عرب با لغت آن‌ها سخن می‌گفته است، نقل شده‌اند. ۳. روایاتی که به عنوان اقوال عبادی پیامبر یا عباراتی که پیامبر به عنوان دعا یا الفاظ عبادی به آن امر کرده است، نقل شده‌اند. ۴. احادیثی که سندهای متفاوت اما متونی با الفاظ واحد دارند. این اتحاد الفاظ، خود دلیلی است بر اینکه در آن‌ها تصرفی صورت نگرفته است. ۵. احادیثی که در صدر اول و قبل از فساد زبان عربی در سرزمین‌های عربی نگاشته شده‌اند. ۶. احادیثی که راوی آن‌ها نقل به معنا را جایز نمی‌دانسته است (مجله ادب عربی، شماره ۳: ۱۸۱-۱۸۲).

ابن میثم در شرح معانی واژگان و عبارات نهج البلاغه، گاه به احادیث و روایاتی از پیامبر (ص) و امامان (ع) استناد می‌کند. استشهاد به احادیث پیامبر (ص) نسبت به روایات ائمه (ع) فراوان‌تر است و از ائمه (ع) بیش‌تر به روایاتی از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) اشاره کرده است. او گاهی به احادیث امام علی (ع) که در کتب دیگر، غیر از نهج البلاغه آمده، نیز استناد کرده است.

برخی استشهادات ابن میثم به احادیث پیامبر (ص) و سخنان ائمه (ع) از قرار زیر است:

۱- در ذیل عبارت «أَمَّا السَّبُّ فَسَبُّونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَلَكُمْ نَجَاةٌ» (= اما ناسزا را [هنگام اجبار دشمن] نثارم کنید، زیرا موجب بلندی درجات من و نجات شما خواهد شد) (خطبه ۵۶)، شارح، مقصود از واژه «زکات» را افزایش جایگاه و مقام امام (ع) تعبیر کرده و به این حدیث که راوی آن را ذکر نکرده استناد کرده است: «ذِكْرُ الْمُؤْمِنِ بِسُوءِ هُوَ زَكَاةٌ لَهُ وَذَمُّهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ زِيَادَةٌ فِي جَاهِهِ وَشَرَفِهِ» (= مؤمن را به بدی یاد کردن،

برای وی زکات محسوب می‌شود و بدگویی مؤمن به صفتی که در او نباشد، موجب افزایش بزرگی و شرافتش می‌شود) (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۱۵۱/۲).

۲- در شرح «مکان قریب» در ذیل عبارت «وَرَمَاكُمْ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» (= شیطان شما را از مکانی نزدیک مورد هدف قرار داده است) (خطبه ۲۳۴). شارح گفته است منظور از مکان نزدیکی که شیطان از آنجا انسان را مورد هدف قرار می‌دهد همان حدیثی است که از پیامبر نقل شده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ» (مجلسی، ۲۶۸/۶۰) (= شیطان به مانند خون در باطن وجود انسان‌ها جریان دارد). در حدیث دیگری نیز فرمود: «لَوْلَا أَنَّ الشَّيْطَانَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ» (مجلسی، ۳۳۲/۶۰) (= اگر شیطان‌ها بر دل‌های انسان‌ها احاطه نداشتند، آن‌ها می‌توانستند ملکوت آسمان‌ها را ببینند) (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۲۲۹/۴).

۳- در عبارت «وَتُخْرِجُ لَهُ الْأَرْضُ أَفْلَادَ كَبِدِهَا» (= زمین پاره‌های جگر خویش [گنجینه‌هایش] را برای او بیرون می‌افکند) (خطبه ۱۳۷)، شارح توضیح داده است که واژه «کبد» (= جگر) برای گنج‌ها و خزائن زمین استعاره آمده است زیرا گنج‌های درون زمین مانند کبد در بدن انسان، پنهان و گرانبهاست. او به حدیثی از پیامبر (ص) اشاره کرده است: «وَقَادَتْ لَهُ الْأَرْضُ أَفْلَادَ كَبِدِهَا» (= زمین پاره‌های جگرش را برای او می‌برد) (ابن میثم ۱۴۲۰ق، ۱۶۱/۳) البته این حدیث در «سنن» / الترمذی و «صحیح» بخاری و «صحیح» مسلم «تقیء الارض افلاذ کبدها» آمده است (ترمذی، ۴۰۸/۸).

۴- در ذیل عبارت «بَصَّرْنِيكُمْ صِدْقُ النَّيَّةِ» (= صفای باطنم درون شما را نشانم می‌داد) (خطبه ۴)، شارح منظور از «صِدْقُ النَّيَّةِ» را اخلاص امام (ع) در برابر خداوند و صفای باطنی وی که سبب می‌شد تا با نور بصیرت خویش بر احوال مردم آگاه شوند، تفسیر کرده و به حدیثی از پیامبر (ص) استناد می‌کند: «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» (ابن میثم، ۱۴۲۰ق: ۳۶۶/۱).

۵- / ابن میثم عبارت «لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ» (= سپاس خدایی که همه گویندگان از مدح او عاجزند) (خطبه ۱) را به معنای ناتوانی بشر از ستایش خداوند دانسته و علت آن را عدم معرفت، نسبت به حقیقت ذات خداوند می‌داند. وی در این زمینه به روایتی از امام باقر (ع) اشاره می‌کند:

«آنچه که شما در تصورات خود به خداوند نسبت می‌دهید، ساخته ذهن شماست و به خودتان بازمی‌گردد ... شاید یک مورچه کوچک چنین تصور کند که چون خودش دو شاخک دارد خداوند نیز دارای دو شاخک است؛ زیرا او نداشتن شاخک را نقص می‌داند. مردم نیز در مورد آنچه که خداوند را به آن توصیف می‌کنند همان مورچه‌اند و اگر عقل و شرع مانعشان نشود، آنچه را که در حق خود کمال می‌شمارند به خداوند نیز نسبت می‌دهند» (ابن میثم، ۱۴۲۰ق: ۱/۱۴۶).

۳. نقد بر ابن میثم در استشهاد به برخی روایات

این نقد بر ابن میثم وارد است که در استشهاد به احادیث، سند و منبع آن‌ها را ذکر نکرده است. همچنین در برخی موارد به احادیث عامیانه و غیر معتبر استناد کرده است. علامه خویی نیز در این موضوع به ابن میثم نقد کرده است (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ق: ۶/۱).

به عنوان مثال در خطبه ۱۸، در مذمت /شعث بن قیس، شارح عبارت «حائک بن حائک» را استعاره از نقصان عقل /شعث دانسته است. ابن میثم می‌گوید بافندگی دلیل ضعف عقل است چون تمام فکر و ذهن بافنده، متوجه اوضاع و احوال نخ‌های پراکنده است تا آن‌ها را مرتب کرده و نظم دهد و مجبور است برای این کار دست‌ها و پاهای خود را مرتب حرکت دهد. در نتیجه از امور دیگری که اطرافش می‌گذرد غافل مانده و نسبت به آن‌ها نادان است. ابن میثم بافندگی را از جمله کارهای مکروه دانسته است زیرا اراده انسان را سست و اخلاق انسان را پست می‌کند و روایتی را ذکر کرده است که رسول خدا(ص) به یکی از بافندگان بنی نجار مقداری نخ داد تا برایش لباسی ببافد و او آنقدر امروز و فردا کرد تا پیامبر(ص) وفات یافت (ابن میثم، ۱۴۲۰ق: ۱/۳۹۱-۳۹۲).

شهیدی گفته است که در کتاب‌های تذکره، /شعث و پدرش را از بزرگان کنده ذکر کرده‌اند؛ پس چگونه ممکن است امام(ع) او را بافنده خطاب کند؟ او می‌گوید که این واژه از اجوف واوی و یایی هر دو روایت شده است. واوی آن به معنای بافنده و یایی آن به معنای متکبر است و سرزنش /شعث به متکبر بودن او اشاره دارد و داستانی را نیز در خصوص تکبر او نقل می‌کند. او همچنین به نقل از «مجمع البحرین» آورده است که در

محضر امام صادق(ع) از بافنده و اینکه بافنده نفرین شده است سخن رفت، فرمودند: حائک کسی است که بر خدا و رسول دروغ ببافد(نهج البلاغه، ۱۳۷۸ش: ۴۵۴-۴۵۵؛ طریحی: ۱۷۰/۵).

آیت الله صانعی نیز نظر ابن میثم درباره بافندگان را مورد انتقاد قرار داده و گفته است که اگر بافندگی مکروه باشد چگونه پیامبر(ص) از کسی خواسته است که کار مکروهی را برای او انجام دهد. او می گوید مقصود عبارت امام(ع)، حیاکت در کلام است نه اینکه شغل او باشد(<http://saanei.xyz/?view=01,02,10,383,0>).

نتیجه بحث

قرآن و احادیث بر بسیاری از متون دینی ما تأثیر گذاشته است و شارحان، مفسران و ادبا در تألیفات خود به قرآن و احادیث استناد کرده اند. بسیاری از شارحان نهج البلاغه نیز هر کجا شباهتی میان کلام امام(ع) با قرآن و احادیث- در لفظ یا مضمون- یافته اند، به آن اشاره کرده اند. زیرا کلام امام علی(ع) در نهج البلاغه ارتباط عمیقی با قرآن و سخنان پیامبر(ص) دارد.

تمام علمای ادب با استناد به قرآن موافق اند اما در خصوص استشهاد به احادیث میان علما، اختلاف نظر وجود دارد.

ابن میثم بحرانی در شرح خود بر نهج البلاغه که از شروح مشهور است، در بسیاری از موارد همچون شرح واژگان و عبارات یا توضیح قواعد صرفی و نحوی به آیات قرآن و احادیث استناد کرده است. در شرح ابن میثم استشهاد به احادیث پیامبر(ص) نسبت به روایات ائمه(ع) فراوان تر است. شارح، از ائمه(ع) بیش تر به روایاتی از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) اشاره کرده است. او گاهی به احادیث امام علی(ع) که در کتب دیگر، غیر از نهج البلاغه آمده، نیز استناد کرده است.

این نقد بر ابن میثم وارد است که در استشهاد به احادیث، سند و منبع آن ها را ذکر نکرده است. همچنین در برخی موارد به روایات غیر معتبر استناد کرده است.

کتابنامه

قرآن کریم.

نهج البلاغه. ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی.

ابن اثیر، مجدالدین ابو السعادات مبارک بن محمد جزری. ١٣٩٩ق/١٩٧٩م، **النهاية فى غريب**

الحديث والأثر، تحقيق طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، بیروت: المكتبة العلمية.

ابن میثم، کمال الدین میثم بن علی. ١٤٢٠ق، **شرح نهج البلاغة**، ط ١، بیروت: دار الثقلین.

بغدادی، عبدالقادر بن عمر. ١٤١٨ق/١٩٩٧م، **خزانة الأدب ولب لباب لسان العرب**، تحقيق عبد

السلام محمد هارون، الطبعة الرابعة، القاهرة: مكتبة الخانجي.

ترمذی، ابو عیسی. بی تا، **سنن الترمذی**، بی.جا: بی نا.

حسین، محمد خضر. ١٩٣٦م، **الإستشهاد بالحديث فى اللغة**، مجلة مجمع اللغة العربية الملكی،

القاهرة: بی نا.

سیوطی. ١٤٢٧ق/٢٠٠٦م، **الاقتراح فى أصول النحو**، تعليق عبد الحكيم عطية، الطبعة الثانية، دمشق:

دار البيروتی.

سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بكر. ١٩٩٨م، **المزهر فى علوم اللغة وأنواعها**، تحقيق فؤاد على منصور،

الطبعة الاولى، بیروت: دار الكتب العلمية.

طریحی، فجرالدین. بی تا، **مجمع البحرين**، بی جا: بی نا.

مجلسی، محمد باقر. **بحار الانوار**، بیروت: مؤسسة الوفاء.

هاشمی خویی، حبیب الله بن محمد. ١٤٠٠ق، **منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة**، الطبعة الرابعة،

تهران: المكتبة الاسلامية.

<http://saanei.xyz/?view=01,02,10,383,0->

مقالات

شريف عسكرى، محمد صالح. ١٤٣١ق، «**الاستشهاد بالحديث النبوى الشريف عند اللغويين**»،

مجلة آفاق الحضارة الاسلامية، أكاديمية العلوم الانسانية والدراسات الثقافية، السنة الثالثة عشرة، العدد ٢.

فرازى، عليرضا. ١٣٩١ش، «**استشهاد به حديث در نحو عربى**»، مجله ادب عربى، دوره ٤، شماره ٣.

Bibliography

The Holy Quran

Nahj al-Balaghah. (1999). Translation: Dr. Seyed Jafar Shahidi. 14th Ed. Tehran: Scientific and Cultural Publication.

Ibn Athir, Majd al-din Abu al-Saadat Mobarak bin Mohammad Jazari. (1979). Al-Nahayat Fi Gharib al-Hadith va al-Asar. Research by: Tahir Ahmad Zavi and Mahmood Muhammad Tanahi. Beyrut: Al- Maktab al Elmiah Publication.

Ibn Meysam, Kamal al –Din Meysam bin Ali, (1999) Interpretation of Nahj al – Balaghah, 1st Ed, Beirut : Dar al Saghaleyn.

al-Baghdadi, Abd al-Qadir bin Umar. (1997) Khizanat al-adab va lab lebab lisan al Arab. Research by: Abd al- Salam Mohammad Haroon. 4th Ed. Cairo: Maktabat al Khanji Publication.

Tirmidhi, Abu Isa, Sunan al- Tirmidhi (No date, No Publication).

Hossein, Mohammad Khezr. (1936) . Quotation from Hadith in Arabic language. Majma al loghat al Arabia al Melki. Cairo. Volume 3

Siouti, Abd al Rahman bin Abibakr (1998), Al Mazhar fi Olum Al- Loghat va Anvaoha, research by Foad Ali Mansour. 1st Ed. Beyrut: Dar al-Kotob al-Ilmia

Siouti. (2006). Al-Eqterah fi Osul al- Nahw. Interpretation: Abd al-Hakim Atiah. 2nd Ed. Damishq: Al- Beirut publication.

Sharif Askari, Mohammad Salih. (2009). The Philologist's use of prophetic Traditions as Evidence, Horizons of Islamic Civilization. Institute for Humanities Studies. Volume 13, issue 2

Tarihi, Fajr al-Din. Majma al- Bahrain (No date, No publication).

Farazi, Alireza. (2012). Quotation From Hadith In Arabic Syntax. Arabic Literature. Tehran Univeristy. Volume 4, issue 3.

Majlesi, Mohammad Baqir, Behar al Anvar. Beyrut: Al- Vafa foundation.

Hashemi Khui, Habib Allah bin Mohammad. (1979). Menhaj al- Baraat fi Sharh Nahj al Balaghah. 4th Ed. Tehran: Almaktab Al- Islamiah

Internet references

<http://saanei.xyz/?view=01,02,10,383,0>